

اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکا با اندازه‌ای نیست که یکی از دو طرف بدون بیم از اینکه در معرض خطر انتقام‌جوئی طرف دیگر قرار گیرد، تشویق شود که به بهانه دفاع، دست به تجاوز بزند. شناسائی متقابل وضع موجود بوسیله طرفین از طریق دیپلماسی (بصورت حصول توافق مبنی بر اینکه ساختمان تأسیسات ضد موشکی معوق بماند) نشانه بارزی از اراده شوروی و آمریکا در حفظ وضع موجود و خودداری آنها از تسریع مسابقه تسلیحاتی از طریق توسعه غیر معقول سیستم‌های ضد موشکی، تلقی خواهد شد.

چنین اقدامی نشان خواهد داد که طرفین علاقمند به همکاری میباشند نه بستیزه‌جوئی.

جنگ اتمی را نمیتوان بمنزله یکی از وسائل اجرای سیاست کشورها تلقی کرد.

توسل جستن باین وسیله در حکم خودکشی بشریت محسوب میشود.

انهدام کامل شهرها، نابودی اقتصاد و وسائل حمل و نقل و تأسیسات فرهنگی، آلودگی مزارع آب و هوا بوسیله تشعشعات اتمی، از بین رفتن اکثریت افراد بشر، فقر، بریریت، رجعت بحال توحش و در مورد بازماندگان، انحطاط نسل در نتیجه تشعشعات تباهی مبنای مادی و معنوی تمدن، اینها است خطراتیکه وجود اختلاف بین دو قدرت بزرگ جهانی برای بشریت بوجود خواهد آورد.

بشریت برای اینکه بتواند از پرتگاه این مخاطرات دور گردد، باید در رفع اختلافات و نفاق، توفیق حاصل کند.

برای نیل باین منظور سیاست بین‌المللی «سنتی» که میتوان آن را سیاست مبتنی بر مقتضیات و تصادفات نامید، باید مورد تجدید نظر قرار گیرد.

بموجب این سیاست قدیمی هر کشوری تا حدود امکان سعی میکند که وضع خود را بهبود بخشد و در عین حال برای حریف

حداکثر مزاحمت را فراهم سازد.

بکار بردن چنین روشی در وضع بین‌المللی بیسابقه‌ای که فعلاً با آن مواجه هستیم، ما را بکجا خواهد کشانید؟

در ویتنام نیروهای ارتجاعی با توسل جستن به فشار نظامی، اصول اخلاق و حقانیت را زیر پا گذاشته و بر علیه بشریت دست به جنایت زده‌اند و سعی میکنند نقشی را که علاقه به حفظ حیثیت شخصی و حزبی در جنگ و بی‌تنام ایفاء میکند، از مردم آمریکا پنهان نگاهدارند.

قطع جنگ و بی‌تنام نه تنها زندگی بسیاری از نفوس بشر را از خطر نجات خواهد داد، بلکه صلح جهانی را نیز حفظ خواهد کرد.

مثال غم‌انگیز دیگر، مسئله خاور نزدیک است که در آنجا مسئولیت‌ها بین شوروی و آمریکا تقسیم شده است.

یک طرف وحدت ادعائی اعراب را (اعرابیکه بهیچوجه سوسیالیست نیستند بلکه فقط ناسیونالیست و ضد یهود میباشند) تشویق میکند و طرف دیگر عناصر افراطی اسرائیلی را تحریک مینماید.

تشنجات بین‌المللی ناشیه از مسئله آلمان و بحرانهای سایر نقاط جهان، وضع مشابهی بوجود آورده‌اند.

ما معتقدیم که اصول سیاست بین‌المللی باید تغییر پیدا کند یعنی کلیه مسائل مورد ابتلا و مشکلات محلی باید تحت‌الشعاع اصل لزوم جلوگیری از تشدید وخامت وضع موجود قرار گیرند و سیاست هم‌زیستی مسالمت‌آمیز و همکاری باید جداً دنبال گردد و شالوده این سیاست باید طوری ریخته شود که عواقب ناشیه از آن نتواند بحرانهای و مشکلاتیکه موجب تقویت ارتجاع، میلیتاریسم - ناسیونالیسم - فاشیسم و انتقام‌جوئی میگردند، بوجود آورد.

سیاست بین‌المللی باید مبتنی بر اصول دموکراتیک باشد

سیاست بین‌المللی باید مبتنی با اصول علمی و روحیه دموکراتیک

باشد.

کلیه واقعیات عقاید و نظریات باید مورد توجه قرار گیرند. هدفها باید تا حد اکثر ممکنه برای اطلاع عمومی، نشر یابند و اصول سیاست بر اساس منطق تدوین شود.

سیاست بین‌المللی دو قدرت بزرگ جهان (ایالات متحده آمریکا و جماهیر شوروی) باید مبتنی بر اصول مشترک زیر باشد:

۱ - هر کس حق دارد درباره سرنوشت خود تصمیم بگیرد. این حق باید از طریق کنترل بین‌المللی و مراقبت در اینکه دولت‌ها «اعلامیه حقوق بشر» را رعایت میکنند، تضمین شود.

چنین کنترلی مستلزم توسل به مجازاتهای اقتصادی و نیروهای مسلح سازمان ملل بمنظور دفاع از اعلامیه حقوق بشر، میباشد.

۲ - «صدور» هرگونه روش ضد انقلابی یا انقلابی بصورت فعالیتهای توأم با عملیات نظامی، بمنزله تجاوز بشمار میرود.

۳ - کلیه کشورها باید باقتصاد و رشد سازمان عمومی، بمنظور از بین بردن اختلافات داخلی و بین‌المللی و جلوگیری از تشدید تنشجات بین‌المللی و افزایش نیروهای ارتجاعی، متقابلاً بیکدیگر کمک کنند.

۴ - هدف سیاست خارجی هیچ کشوری نباید بهره برداری از هر پیش‌آمدی بمنظور توسعه نفوذ خود و ایجاد مشکلات برای کشورهای دیگر باشد.

هدف سیاست بین‌المللی باید عبارت باشد از تضمین اجرای جهانی اصول اعلامیه حقوق بشر، جلوگیری از تشدید وخامت اوضاع بین‌المللی و ممانعت از تقویت تمایلات میلیتاریستی و ناسیونالیستی. چنانچه این اصول رعایت شود، نمیتوان در هیچ مورد نسبت بمبارزات انقلابی و آزادی‌بخشی که بر علیه عناصر ارتجاعی و ضد - انقلابی صورت میگیرد، خیانت کرد.

استفاده از سیاست همزیستی از روی تعمق، میتواندست از بروز

وقایع غم‌انگیز یونان و اندونزی جلوگیری کند.
 اصول فوق‌الذکر به نیروهای مسلح شوروی مأموریت دفاع
 مشخصی که عبارت است از دفاع از کشور و متفقین ما، محول میکند.
 موقعی که دفاع از میهن و پیشرفتهای بزرگ اجتماعی و فرهنگی
 آن مطرح است، ملت و ارتش ما با یکدیگر متحد گردیده و تسخیر
 ناپذیر میباشند.

قحطی ناشی از جمعیت اضافی

خطر روز افزون امکان بروز قحطی عمومی در فقیرترین قسمت
 جهان، توجه کارشناسان را بخود جلب کرده است.
 گرچه در طی سی سال اخیر میزان تولید ۷۰ درصد افزایش
 یافته ولی در مقابل آن، افزایش جمعیت بیش از ۵۰ درصد بوده است،
 معذالک در فقیرترین مناطق جهان موازنه نامساعد بوده است.
 در هندوستان، اندونزی و تعدادی از کشورهای آمریکای لاتین
 و بسیاری از ممالک توسعه نیافته، عوامل مختلفی از قبیل فقدان ذخائر
 فنی و اقتصادی، کمبود کادر فرهنگی، عقب افتادگی اجتماعی، بالا
 بودن سطح موالید، عدم موازنه بین مقدار مواد غذایی و تعداد نفوس
 را تشدید نموده‌اند و این وضع در سالهای آینده هم‌چنان ادامه خواهد
 یافت.

راه حل این مشکل استفاده وسیع از کودهای شیمیائی، بهبود
 سیستم آبیاری، بکار بردن اصول فنی در کشاورزی، بهره‌برداری
 کامل‌تر از منابع دریائی، بکار بردن تدریجی روش‌های عملی برای
 تهیه مواد غذایی از عناصر شیمیائی (بخصوص اسید آمینه)، میباشد.
 ولی استفاده از این عوامل تنها برای کشورهای ثروتمند مقدور
 است.

در مورد کشورهای عقب افتاده هیچگونه بهبودی قبل از
 فاجعه‌ای که حدس زده میشود بین سالهای ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۰ رخ نهد،

میسر نخواهد بود.

این فاجعه عبارت است از تشدید و خامت، عدم تعادل بین میزان مواد غذایی و تعداد جمعیت که در نتیجه آن بحران‌های محلی کمبود خواربار ایجاد خواهد گردید و این بحرانها بتدریج منتج به بروز قحطی - رنجهای غیر قابل تحمل - یأس - فلاکت - هلاکت و خشم صدها میلیون نفر جمعیت جهان خواهد شد. یک چنین بلیه بزرگی، عواقب وخیمی برای کلیه جهان و فرد فرد ساکنان آن بار خواهد آورد و موجب بروز جنگ - ایجاد تنفر - پائین آمدن سطح زندگی کلیه افراد خواهد گردید و اثرات غم‌انگیز و ضد کمونیسم بوجود خواهد آورد.

عوامل اجتماعی نقش مهمی را در زمان حاضر و آینده ایفاء میکنند محدود ساختن تعداد موالید، مخصوصاً در هندوستان اقدام مهمی بشمار میرود.

ولی تقاضا از کشورهای عقب‌افتاده مبنی بر اینکه تعداد موالید خود را محدود سازند، به تنهایی کافی نیست.

باید قبل از هر چیز باین کشورها کمک کرد.

این کمک باید بسیار دامن‌دار و مبتنی بر بی‌نظری باشد که حصول این شرائط مادامیکه بین نژادها و ملت‌ها، خودخواهی و کوتاه نظری حکمفرمایی میکنند و دو قدرت بزرگ یعنی جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکا در مقابل یکدیگر جبهه گرفته‌اند امکان - پذیر نیست.

عوامل اجتماعی در زمان حاضر و آینده نقش مهمی را در مناطق فقیر ایفاء میکنند.

ولی با آنکه تهدید بروز قحطی بانضمام علاقه باستقلال ملی، منشاء انقلاب کشاورزی بشمار میرود، این انقلاب خطر گرسنگی را مرتفع نخواهد ساخت.

در زمان حاضر از بین بردن خطر گرسنگی بدون کمک کشورهای

توسعه یافته امکان پذیر نیست و این امر مستلزم تغییر سیاست این کشورها میباشد.

امروزه سفید پوستان ایالات متحده آمریکا هیچ گونه علاقه‌ای بقبول کوچک‌ترین فداکاری بمنظور از بین بردن عدم تساوی اقتصادی و فرهنگی در مورد هم‌میهنان سیاه پوست خود که ۱۰ درصد جمعیت آن کشور را تشکیل میدهد، نشان نمیدهند ولی لازم است که روحیه اهالی ایالات متحده آمریکا بنحوی عوض شود که تنها بمنظور حفظ بقای تمدن بشری، حاضر شوند از مساعی دولت خود و کوششهاییکه در تمام دنیا برای اصلاح وضع اقتصادی - فنی و سطح زندگی میلیونها نفر بعمل می‌آید، پشتیبانی کنند ولو این عمل تا حدود قابل ملاحظه‌ای موجب کاهش سرعت رشد کلی اقتصادی گردد.

تغییر مشابهی باید در روحیه و فعالیتهای دولت اتحاد جماهیر - شوروی و سایر کشورهای توسعه یافته پدید آید.

نویسنده این سطور تصور میکند لازم باشد که برای کمک به کشورهای توسعه نیافته، یک نوع مالیاتی از کشورهای توسعه یافته بماند ۲۰ درصد در آمد ملی آنها بمدت ۱۵ سال اخذ شود. دریافت چنین مالیاتی موجب کاهش اعتبارات نظامی خواهد گردید.

یک چنین کمکی در تثبیت وضع اقتصادی و سالم سازی کشورهای توسعه نیافته مؤثر واقع خواهد شد و از نفوذ افراطیون خواهد کاست. در صورت بهبود وضع اقتصادی کشورهای توسعه نیافته، مشکل بالا بودن تعداد موالید بطور عادی و بدون آنکه نیازی بتوسل جستن بروش وحشیانه عقیم ساختن افراد باشد، حاصل خواهد شد.

پیشرفت موزون جامعه بشری، ایجاب میکند که بشر مانند خانواده واحدی موضوع جمعیت را بطور کلی و بدون آنکه تقسیم جهان بکشورها را، مگر از لحاظ سوابق تاریخی و سنتی در نظر بگیرد، مورد توجه قرار دهد.

بنابر این سیاست دولت‌ها و قوانین مربوط بخانواده و ازدواج و همچنین فعالیتهای تبلیغاتی نباید افزایش موالید در کشورهای توسعه یافته را تشویق کند و در عین حال از کشورهای توسعه نیافته که بآنها کمک میشود، نخواهد که تعداد موالید خود را کاهش دهند. اتخاذ یک چنین روش متضادی نتیجه‌ای غیر از ایجاد خشم و تشدید تعصبات ملی، بیار نخواهد آورد. موضوع کنترل تعداد موالید مسئله بسیار پیچیده‌ای است و در این مورد انتخاب راه حل واحد و انعطاف ناپذیری برای همیشه و کلیه اقوام، خطا است.

آلودگی محیط

انجام فعالیتهای صنعتی - از بین بردن جنگلها - شخم اراضی بکر - استفاده از مواد شیمیائی سمی، تمام این اقدامات چنانچه تحت کنترل قرار نگیرند، محیط زندگی را تغییر میدهند. بررسی واکنش‌های متقابل عوامل طبیعی و اثرات آنها نسبت به یکدیگر و نتایج حاصله از دخالت بشر در بکار گرفتن این عوامل، با آهنگی کندتر از پیشرفتهای صنعتی که در جریان است، انجام میگردد.

ما مقدار زیادی از فضولات صنعتی را در هوا و در آب پخش میکنیم.

آیا در این مورد از «مرز امنیت» نگذشته‌ایم.

«دی‌اکسید کار بونیک» که از اشتعال ذغال بوجود می‌آید، خاصیت حرارتی اتمسفر را تغییر میدهد و این امر دیر یا زود ایجاد خطر خواهد کرد گو اینکه هنوز نمیدانیم کی.

مواد شیمیائی سمی که در کشاورزی بر علیه انگل‌ها بکار برده میشوند، وارد بدن انسان یا حیوان میگرددند و اثرات خطرناکی روی مغز - سلسله اعصاب - کبد و دستگاه جریان خون باقی میگذارند.

در این مورد نیز ممکن است باسانی از «مرز امنیت» تجاوز شود ولی این موضوع باندازه کافی مورد بررسی قرار نگرفته است. استفاده از آنتی بیوتیکها در دام پروری به پیدایش انواع میکروبهای جدید کمک میکند.

همچنین در همین زمینه موضوع «دترژان» (مواد پاک کننده) - ضایعات رادیواکتیو - افزایش سائیدگی و شوری اراضی - جاری شدن سیل در زمینهای قابل کشت - انهدام جنگلها - از بین بردن حیوانات مفید و سایر عملیات تخریبی سفاهت آمیزیکه فقط بمنظور تأمین منافع محلی موقت و خودخواهانه و حتی گاهی بمنظور کسب حیثیت اداری صورت میگیرند و عملیات انجام شده در مورد دریاچه «بائیکال» نمونه ای از آن بشمار میروند، قابل ذکر است.

این مشکلات پیچیده با مسائل اقتصادی و اجتماعی ارتباط دارند و نمیتوان آنها را بطور جامع و کاملی در حدود تقسیمات کشوری و یا محلی، حل کرد.

لزوم حفظ سلامت محیط زندگی بشر، ایجاب میکند که از حدود تقسیمات و منافع محلی پافرا تر گذاشته شود.

در غیر این صورت ممکن است مثلاً جماهیر شوروی با فضولات صنعتی خود، ایالات متحده آمریکا را مسموم سازد و یا بعکس آمریکا همین عمل را نسبت بشوروی انجام دهد.

حجم فضولات صنعتی بمانند ۱۰ درصد افزایش سالیانه در ظرف صد سال به ۲۰۰۰ برابر خواهد رسید.

حکومت های مبتنی بر نژادپرستی - ناسیونالیسم میلیتاریسم و دیکتاتوری بزرگترین خطری که در عصر ما پیشرفت اجتماعی را در معرض تهدید قرار داده است، بصورت تقویت رژیم های مبتنی بر نژادپرستی - ناسیونالیسم افراطی - میلیتاریسم و بخصوص بصورت برقراری رژیم دیکتاتوری پلیسی، نمایان میگردد.

این رژیم‌ها عبارتند از رژیم‌های هیتلر - استالین و مائوتستونگ و هم‌چنین رژیم‌های ارتجاعی افراطی در بعضی از کشورهای کوچک. این حکومتها بر مبنای زیر قرار دارند:

مبارزه بین منافع و بین طبقات - مبارزه برای تحصیل قدرت مطلقه - از بین بردن آزادی فکر - اشاعه عقاید کوتاه بینانه و هیجان انگیز و افسانه‌های موهوم بین مردم، مثلاً در آلمان اشاعه عقاید مربوط به برتری نژادی و سرزمین اجدادی و خون، خطر ناشیه از قوم یهود، لزوم مخالفت با روشنفکران، نظریه «فضای حیاتی»، در شوروی، ترویج عقاید مربوط بلزوم تشدید مبارزات طبقاتی، عدم امکان اشتباه طبقه پرولتاریا با انضمام استالین پرستی، مبالغه در تضادهای موجود است.

بین رژیم‌های سوسیالیست و سرمایه‌داری...

در چین اشاعه افسانه مائوتستونگ، ناسیونالیسم، افراطی، احیای نظریه فضای حیاتی، ضدیت با بشر دوستی، تعصب نسبت به سوسیالیسم دهقانی...

روشهاییکه این حکومتها برای حفظ خود بکار میبرند: در مرحله اول عبارتند از عوام‌فریبی، استفاده از نیروهای ضربتی و افراد گارد سرخ و سپر موقعی که قدرت مطلقه بحد نهائی میرسد، توسل جستن به تروریسم مطمئن از نوع «ایچمان»، هیتلر، ایدزوف و بریا. جهان‌نیان‌هیچوقت کتابسوزی در میدانهای شهرهای آلمان، نطقهای «رهبران» فاشیست دیوانه و آمخوار و نقشه‌های آنها مبنی بنابودی و اسارت کلیه ملل منجمله ملت روس را فراموش نخواهند کرد. فاشیست‌ها این نقشه‌ها را در طی جنگ دوم با اعدام اسیران جنگی و گروگانان، آتش زدن دهکده‌ها، کشتارهای جنایت‌آمیز دسته‌جمعی، آغاز نمودند.

کشتار دسته جمعی بخصوص در مورد یهودیان انجام میگرفت.

در بررسی علل بقدرت رسیدن هیتلر ما نقش انحصارهای

سرمایه‌داری آلمان و بین‌المللی و همچنین سیاست یک دنده و کوتاه بینانه استالین و همدستانش را که تضمین نفاق بین سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها می‌پاشیدند، از نظر دور نمی‌داریم.
(این موضوع در نامه‌ای که «ا - هانری» به «ای - اهر نورک» نوشته کاملاً روشن گردیده است.)

فاشیسم دوازده سال و استالینیسم دو برابر این مدت دوام یافت
رژیم فاشیست دوازده سال در آلمان بطول انجامید و رژیم استالین دو برابر این مدت در جماهیر شوروی دوام یافت.
بین این دو رژیم موارد تشابه و نیز موارد اختلاف بسیاری مشاهده می‌گردد.

رژیم استالین که خود را متکی به یک ایده اولوژی مترقیانه علمی و توده‌ای معرفی می‌کند، بیش از فاشیسم مبتنی به عوام فریبی و ترور است.

از این ایده اولوژی بنحو احسن برای اغفال کارگران و خنثی نمودن مراقبت روشن‌فکران استفاده بعمل آمده است.

مهمترین نتیجه «خاصیت ویژه» استالینیسم، وارد آوردن ضربه وحشتناک به ملت شوروی و به شرافتمندترین، فعال‌ترین و بااستعدادترین افراد این ملت بوده است.

بین ده تا پانزده میلیون نفر از اهالی شوروی در سیاه‌چالهای ن.ک.و.د. (پلیس مخفی) - در اردوگاه‌های کولاک‌ها (دهاقین) تبعیدی در معادن یخ‌زده نوریلسک و «ورکوتا» - در کارگاه‌های رامسازی - مؤسسات بهره‌برداری از جنگل‌ها و کانال‌ها، درواگونهای پلمب شده و یا در «کشتی‌های مرگ» دریای اوخوتسک در موقع تبعید دسته جمعی اقوام مختلف منجمله تاتارهای کریمه، آلمانی‌های ناحیه ولگا و غیره، تلف گردیده‌اند.

همکاران استالین از قبیل «ایاگودا»، مولوتف، ایه ژوف، ایدال-

نوف، مالنکوف و بریا، عوض میشدند ولی رژیم ضد انسانی او هم چنان با وحشی‌گری و یکدندگی و کوتاه نظری بستمگری خود ادامه میداد و نمونه‌ای از اتحاد بین عناصر بی کفایت کوتاه نظر و جنایت‌کار بشمار میرفت.

در راه پاك كردن «لجن»‌های رژیم استالینی

روش انعطاف‌ناپذیر استالین و عدم واقع بینی او، نتایج نامطلوب خود را بخصوص در کشاورزی ظاهر ساخت.

این نتایج عبارت بودند از بهره‌برداری افراطی از مزارع - خرید محصولات بقیمت‌های فرضی (غیر واقعی) - اسارت دهقانان - محروم نمودن افراد کلخوز (مزرعه اشتراکی) از حق مالکیت ماشین‌آلات کشاورزی - انتخاب رؤسای کلخوز پلحاظ سرسپردگی و حيله‌گری آنها.

نتیجه حاصله از بکار بردن این روشها چیز دیگری جز خرابی اقتصاد کشور و تباهی زندگانی روستائیان نبود و این وضع به نوبه خود اثرات نامطلوبی در صنایع بوجود آورد.

رژیم استالینی بر علیه مردم عمل میکرد.

بعضی از اقدامات این رژیم عبارت بودند از:

آزار اسیران جنگی کدپس از جان سلامت بردن از بازداشتگاههای هیتلری، گرفتار بازداشتگاههای استالینی شده بودند - صدور تصویب‌نامه‌های ضد کارگری، کوچ دادن دسته جمعی اقوام که منتج بمرگ تدریجی آنها میگردد - اتخاذ روشهای وحشیانه و کوتاه‌بینانه بر علیه یهودیان - وضع قوانین ظالمانه بمنظور حفظ اموال عمومی (مثلا برای ارتکاب عمل خوشچینی ۵ سال حبس تعیین شده بود) - تنفر شخصی استالین نسبت باهالی او کرانی و غیره.

علل پیدایش و توسعه رژیم استالین توسط «ر.مدوف» در رساله‌ایکه هنوز منتشر نشده، مورد بررسی عمیقی قرار گرفته است.

معایبی که اصول خودخواهانه سرمایه‌داری، مادامیکه تحت فشار نیروهای سوسیالیست قرار نگرفته، در روابط فردی و بین‌المللی پدید می‌آورد، بر نویسنده مقاله حاضر پوشیده نیست ولی وی عقیده دارد که افراد ترقی‌خواه کشورهای غربی بیش از او باین معایب توجه دارند و با آنها مبارزه میکنند.

کشور ما اکنون در راه پاك کردن «لجنهای استالینی» قدم گذاشته است.

باید بیاموزیم که چگونه عقاید خود را بدون توجه بعکس‌العمل اربابان و بدون بیم برای جان خود بیان کنیم.

وضعی که منافع برگزیدگان اداری را منعکس میسازد

گزارش (ن - س - خروشچوف) به بیستمین کنگره حزب کمونیست شوروی را میتوان بمنزله علامتی که برای قدم گذاشتن در این راه خطرناک که همیشه هم مستقیم نیست، داده شده بود، بشمار آورد.

این موضوع ما را وادار میکند که برای نقش تاریخی ن.س. خروشچف علیرغم اشتباهات تأسف‌آور او در سالهای بعد و علیرغم اینکه وی در زمان حیات استالین، یکی از شرکای جنایات او بوده است، اهمیت زیادی قائل شویم.

هنوز خیلی طول دارد تا آثار رژیم استالینی در کشور ما بکلی از بین برده شود.

باید کلیه اسناد مربوط باین دوره و بخصوص اسناد و مدارك ن.ک.و.د. (پلیس مخفی شوروی) را منتشر ساخت و تحقیقات عمومی در این زمینه بعمل آورد.

لزوم حفظ حیثیت بین‌المللی حزب کمونیست شوروی و سوسیالیسم ایجاب میکند که حزب کمونیست شوروی اخراج استالین، مسبب قتل میلیونها نفر از اعضای حزب را، رسماً اعلام دارد (در سال ۱۹۶۴)

چنین اقدامی پیش‌بینی گردید ولی معلوم نشد بچه علت موضوع مسکوت گذاشته شد) و نسبت بقربانیان او اعاده حیثیت سیاسی بکند. سپس باید نفوذ استالینی‌های نوین در زندگی سیاسی کشور ما محدود گردد.

در اینجا ناچاریم يك مسئله شخصی را مطرح سازیم. یکی از متنفذترین پیروان مکتب استالینیسم نوین شخصی است بنام «س.پ تراپسنيکوف» وی رئیس دایره علمی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی است.

زمامداران و مردم کشور ما باید بدانند که روبه این شخص که بدون تردید آدم یاهوش، دقیق و معتقدی است، يك روبه کاملاً استالینی است (یعنی بعقیده ما منعکس کننده منافع برگزیدگان اداری میباشد). چنین روبه‌ای باخواسته‌های اکثر روشن فکران و فعالترین آنها که بعقیده ما منعکس کننده منافع حقیقی کلیه افراد ملت ما و بشریت مترقی میباشد مغایرت قطعی دارد.

بعضی از محققان شکاف موجود در رژیم کمونیستی جهانی را معلول رژیم مائو می‌پندارند.

ولی حقیقت امر غیر از این است. این شکاف وجود يك بیماری و در عین حال تا حدودی درمان آن را نشان میدهد.

در مقابل این «بیماری» ایجاد يك وحدت ظاهری از طریق يك سازش خطرناك، نهضت کمونیسم جهانی را بطرف بن‌بست سوق خواهد داد.

در حقیقت طرفداران مائو در راه جنایت بر علیه بشریت بیش از حد تصور جلو رفته‌اند.

ملت چین هم‌اکنون به کمک نیروهای دموکرات جهانی بیشتر احتیاج دارد تا باتحاد نیروهای کمونیستی جهانی و اربابان آنها (بعقیده مائو) برای مبارزه بر علیه خطر موهوم امپریالیستی در مناطقی از افریقا - آمریکای لاتین و خاور نزدیک.

تهدید آزادی فکر

تهدید استقلال و حرمت شخصیت انسانها در حقیقت بمنزله تهدید مفهوم زندگی بشمار میرود.

هیچ چیز به اندازه جنگ، فقر و ترس، آزادی شخصی و مفهوم زندگی او را مورد تهدید قرار نمیدهد.

ولی تهدیدهای دیگری نیز وجود دارد که نخستین آنها تحمیل افراد از طریق «فرهنگ توده‌ای» است که سطح آن تعمداً بمنظورهای نفع پرستانه پائین نگاهداشته میشود.

خطر دیگری که در این زمینه وجود دارد، مربوط به تعلیم و تربیت است.

نظارت دولت در امر آموزش و پرورش - جدا کردن مدرسه از کلیسا (تفکیک فرهنگ از مذهب) - رایگانگی و عمومی کردن آموزش و پرورش، از پیروزیهای مهم اجتماعی بشمار میروند.

ولی در عصر حاضر امور مربوط به آموزش و پرورش حتی در مورد برنامه‌ها و سیستم امتحانات بعد افراط بصورت یک نواخت و متحدالشکلی درآمده است.

در سنینی که عقاید و افکار جوانان شکل میگیرند، تسلیم شدن کامل آنها بنظریات مقامات رسمی را نمیتوان بدون خطر پنداشت.

در چین قدیم سیستم امتحانات در مورد مشاغل، منتج به رکود فکری و تسجیل جنبه‌های ارتجاعی آئین کنفوسیوس گردید.

برگشت بهمان نقطه برای جامعه فعلی معقول نخواهد بود.

انسان نباید تبدیل به یک مرغ الکترونیکی گردد

در نتیجه پیشرفتهای فنی عصر حاضر و شناخت روحیه توده‌های مردم، و مسائل متعدد و روزافزونی برای اعمال نفوذ در رفتار و افکار توده‌های مردم عرضه میگردد، بطوریکه امروز نه تنها از طریق تبلیغات و روشهای روان‌شناسی، بلکه بوسائل فنی دقیق‌تری میتوان

پدیده‌های روانی مردم را تحت کنترل درآورد.
البته ما نمیتوانیم از پذیرفتن روشهای جدید خودداری کنیم.
اصولاً هیچکس نمیتواند از پیشرفت علم جلوگیری کند.
ولی باید بخطراتی که در نتیجه استفاده افراطی از روشهای فنی
و عملی بیوشیمی و روانشناسی، متوجه ارزشهای اساسی انسانی و
زندگی میگردند، توجه داشته باشیم.
انسان نباید بصورت یک موش یا یک مرغ که غرائزش بوسیله
الکترودهای تعبیه شده در مغزش، تحریک میشوند درآید.
در همین زمینه مسئله استعمال روزافزون داروهای مسکن محرك
و مخدر که کم و بیش مجاز شناخته شده‌اند، قابل ذکر است.
ضمناً نباید یک خطر واقعی را که «ن - وینر» در کتاب خود
تحت عنوان «سیرتیک» به آن اشاره نموده است از نظر دور داشت.
این خطر ناشی از آن است که در روشهای سیرتیک معیارهای
خاص فکر بشر مورد استفاده قرار نمیگیرند.
قدرت وسوسه‌انگیز وی سابقه‌ای که بکار بستن توصیه‌های
ماشین‌های خود کار متفکر آتی به بشریت (یا قسمتی از افراد بشر)
میبخشد، ممکن است همان طوریکه «وینر» خاطر نشان ساخته، یک
دام خطرناکی بیش نباشد.
این توصیه‌ها ممکن است بطور غیر قابل تصویری گمراه کننده
باشند زیرا آنها راه حل مشکلات بشری را ارائه نمیدهند بلکه راه
حل مشکلات فرضی را که بطور غیر مترقبه توسط مغزهای مصنوعی
مطرح میشوند، نشان میدهند.
این خطر در طی ده سال آینده چنانچه ارزشهای انسانی و قیلم
از هرچیز آزادی فکر تضمین نشوند، بصورت وخیمی در خواهد آمد.
سانسور هسته مرکزی مبارزات آینده‌نولوژیکی را تشکیل میدهد
برگردیم بموضوع لزوم آزادی فکر که بر مردم و روشن فکران

امکان میدهد که اقدامات، نیات و تصمیمات هیئت حاکمه را مورد کنترل و تحقیق قرار دهند.

مأموران دولت که مصالح عمومی را با قدرت دولتی یکی میدانند غالباً دچار اشتباهی که مارکس بآن اشاره کرده، میگردند و تصور میکنند که «حق همیشه با رؤسا است» و یا آنکه «تنها مقامات رسمی عالیه دولتی چون بماهیت امور آشنا هستند حق قضاوت دارند». مارکس و لنین همواره معایب بوروکراسی را که با دموکراسی مغایرت دارد، فاش مینمودند.

لنین میگفت که هر زن خانداری باید بیاموزد که چگونه مملکت را اداره کند.

امروز پیچیدگی پدیده‌های اجتماعی و خطراتیکه بشریت را تهدید میکند فوق‌العاده افزایش یافته‌اند و بنا بر این بیش از پیش ضرورت دارد که بشریت را در مقابل اشتباهات ناشیه از یک‌دندگی و قدرت طلبی که قهرآ موقعیکه امور در «کمیسیونهای کوچک» حل و فصل میگردند، بروز میکنند، حفظ نمود.

تصادفی نیست که در سالهای اخیر، سانسور هسته مرکزی مبارزات آینده‌نولوژیکی را تشکیل داده است.

«ل. کوزر» یکی از محققان پیشرو در این باره چنین میگوید: «احتمانه خواهد بود چنانچه کناره‌گیری بسیاری از نویسندگان پیشرو را فقط معلول مبارزه آنها با سانسور بدانیم. ولی باید اذعان کرد که این مبارزه تا حدودی باین امر کمک کرده است.

وحدت نزدیکی که بین هنرمندان پیشرو و مصلحان سیاسی و اجتماعی بوجود آمده تا حدودی معلول مبارزه مشترک آنها بر علیه کلیه انواع فشارها میباشد».

همه از نامه‌ایکه «ا - سولژنیتسین» راجع باین موضوع نوشته اطلاع داریم، سولژنیتسین - «گولادیموف» و «گ. اسوپرسکی»

و سایر نویسندگان بطور درخشانی نشان داده‌اند که چگونه سانسوریکه بوسیله مقامات فاقد صلاحیت اعمال می‌شود، روح ادبیات شوروی را میکشند.

ولی باید دانست که این موضوع در مورد کلیه تجلیات فکر مصداق پیدا میکند.

معدك هیچ اندیشه ژرفی پدید نمی‌آید مگر در نتیجه بحث و امکان دادن با بر از عقاید صحیح و حتی عقاید درخور ایراد. زمامداران ما پس از پنجاه سال حکومت بلامنازع هنوز از اینکه اشاره‌ای بلزوم چنین بحثی بشود، بیم دارند. در این باره ناچاریم بجزئیانات شرم‌آوری که در این سالهای اخیر بوقوع پیوسته است اشاره کنیم.

هیچگونه پاسخ یا توضیحی دربارهٔ ماجرای «کینزبورگ-گالانسکوف» داده نشده است.

چون تشریح کلیه این جزیانات مقدور نیست، تنها بذکر چند نمونه از آنها اکتفا میکنیم.

مشاهده میشود که بار دیگر موانع ناشیه از سانسور که چهره ادبیات شوروی را مسخ میکند، تقویت میگردد.

از انتشار ده‌ها اثر ادبی عمیق و درخشان منجمله آثار «ا. س. سولژنیتسین» جلوگیری بعمل آمده است.

آیا این موضوع خجالت آور نیست؟

محاكمه «دانیل» و «سینیاوسکی» که رژیم کمونیست را در معرض خطر قرار داده بود، هنوز علی‌رغم تقبیح عناصر مترقی کشور ما و ممالک خارجی (از لوئی آراگون گرفته تا جی. گرین) مورد تجدید نظر قرار نگرفته است و این دو نویسنده (بخصوص دانیل) در بازداشتگاهیکه دارای مقررات شدید میباشد متحمل مشقات و رفتار توهین‌آمیز میگرددند.

آیا دستگیری و ۱۲ ماه بازداشت «کینزبورگ» و «کالا-نسکوف» بدون دادرسی و محکومیت آنها به ۵ و ۷ سال حبس و محکومیت عدلای دیگر بجرم فعالیت در راه آزادیهای ناشیه از حقوق مدنی و کوشش برای رهائی «دانیل» و «سینیاوسکی» شرم آور نیست؟

نویسنده این سطور در ۱۱ فوریه ۱۹۶۷ به کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی برای اینکه تقاضا کند بماجرای «کینزبورگ» و «کالانسکوف» خاتمه داده شود مراجعه کرد ولی هیچگونه پاسخ یا توضیحی درباره حقیقت این موضوع دریافت نداشت. آیا محکومیت «خائوستوف» و بوکوسکی بسه سال حبس به اتهام شرکت در تظاهراتاتیکه بنفع رفقاییشان ترتیب داده شده بود، خجالت آور نیست؟ آیا تعقیب دهها نفر از روشن فکران شوروی به اتهام تظاهر بر علیه دستگاه قضائی و روان پزشکی و مجبور نمودن افرادشرافتمند بامضای تکذیب نامه های قلبی و ریاکارانه، برکناری افراد از کار و ثبت نام آنها در لیست سیاه، محروم ساختن نویسندگان، روزنامه نگاران و سایر روشنفکران جوان از هرگونه وسیله معاشی، شرم آور نیست؟

جز اینکه چنین وسائلی را برای اقناع و تربیت مردم بکار میبرد، نمیتواند مدعی ایقاعی نقش رهبری معنوی بشریت گردد. آیا احیای اصول ضدیهود در سیاست کادرها خجالت آور نیست؟ آیا محدود ساختن حقوق تاتارهای کریمه که تحت فشارهای دوران استالین، نزدیک به ۴۶ درصد از جمعیت خود را از دست داده بودند، شرم آور نیست؟

آیا کوششهای مکرر و علنی (از طریق سکوت) بمنظور اعاده حیثیت استالین و همدستان و سیاست باصطلاح سوسیالیستی او که به تروریسم اداری و ریاکاری بوده است، خجالت آور نیست؟ گرچه این واقعیات غم انگیز به پایه جنایات وحشتناک دوره استالین نمیرسد

و بیشتر به روش معروف به «ماک گارتیس» شباهت دارد، معذک جامعه شوروی نمیتواند در مقابل علائم پیدایش رژیم استالینی نوین، از ابراز نگرانی خودداری کند.

مخالف کمونیستی بین‌المللی نیز با هرگونه کوششی که برای اعاده رژیم استالینیسم در کشور ما بعمل می‌آید، مخالفند زیرا برگشت باین رژیم ضربه وحشتناکی بقوه جاذبه کمونیسم وارد خواهد ساخت.

ما باید در پشتیبانی از ابتکار چکسلواکی هیچگونه تردیدی بخود راه ندهیم.

امروز قائل شدن آزادی فکر تنها راه تجدید ساختمان رژیمی که مبتنی بر مصالح بشریت باشد، بشمار میرود. مردم چکسلواکی بخصوص این موضوع را درک نموده‌اند و ما باید بدون راه دادن تردید بخود، از ابتکار آنها پشتیبانی کنیم.

وضع سانسور در کشور ما بنحوی است که مشکل است بتوان آن را با اجرای پاره‌ای دستورات «آزادی خواهانه» اصلاح نمود. باید قانونی درباره مطبوعات و اطلاعات که در آن اقدامات مجاز و ممنوع بطور صریح تعیین شده باشد، وضع گردد.

این قانون باید با مراقبت افراد ذیصلاحیت و نظارت عمومی بمورد اجرا گذاشته شود.

باید با استفاده از کلیه وسائل، مبادله اطلاعات در مقیاس بین‌المللی افزایش داده شود و برای بررسیهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی که از برنامه‌های تنظیمی دولت تجاوز میکند، اعتباراتی تأمین گردد.

موجبات امیدواری

امروز آینده سوسیالیسم به پاسخی که باین سؤال داده میشود، بستگی دارد. آیا موقعیکه مردم، دو رژیم سرمایه‌داری و سوسیالیسم

را با یکدیگر مقایسه میکنند، کشش معنوی افکار سوسیالیستی و تجلیل کار، یک عامل قطعی در مقابل اصول خودخواهانمالکیت فردی و تجلیل سرمایه بشمار میرود و یا آنکه مردم قبل از هر چیز در یک رژیم سوسیالیست، محدودیت آزادی فکر یا بدتر از آن جنبه‌های فاشیستی رژیم فردپرستی را مورد توجه قرار میدهند؟ من شخصاً عوامل معنوی را در درجه اول اهمیت قرار میدهم زیرا در مسابقه افزایش بازده نیروی کار - توسعه تولید - تأمین سطح بالاتری برای اکثریت افراد رژیم‌های سرمایه‌داری و سوسیالیست هر دو باصطلاح یک اندازه امتیاز بدست آورده‌اند و نتیجه مسابقه مساوی بوده است.

اینک این موضوع را بطور مشروح‌تری مورد بررسی قرار میدهم:

۱- فرض کنیم دو اسکی‌باز روی زمینی که از قشر ضخیمی از برف پوشیده شده، مسابقه دو گذاشته باشند و در آغاز مسابقه، یکی از آنها که فی‌المثل پیراهن راه‌راه پوشیده، چندین کیلومتر از دومی جلو افتاده باشد و حال اسکی‌باز دومی که پیراهن قرمز رنگ بر تن دارد خود را باولی برساند و پشت سر او بدون آنکه فاصله‌ای بین آنها باشد، بدوین ادامه دهد.

آیا درباره استعداد این دو نفر چه نظری میتوان ابراز داشت؟ تقریباً هیچ زیرا دویدن هر کدام از آنها در شرایط متفاوتی صورت میگیرد.

اسکی‌باز اولی (پیراهن راه‌راه) جاده را هموار میکند در حالی که اسکی‌باز دومی (پیراهن قرمز) احتیاجی باین عمل ندارد زیرا در راهیکه توسط اسکی‌باز اولی هموار شده، میدود.

(خوانندگان باید توجه داشته باشند که در این مثال منظور از «هموار کردن جاده» خطرات و هزینه‌هایی است که بکشورهاییکه رهبری صنعتی را بعهده دارند تحمیل میشود).

در هر صورت رویه‌رفته می‌توان گفت که در مثال فوق اختلاف زیادی بین نیروهای دو اسکی‌باز فرضی وجود ندارد.

بعضی از تناقضات ذاتی رژیم سوسیالیست

البته مثال فوق کلید جوانب پیچیده مقایسه بین سرعت پیشرفت اقتصادی، فنی و علمی در جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکا و یا مقایسه بین سرعت جنبشهای انقلابی در روسیه و افزایش درجه کارآئی در آمریکا را منعکس نمیسازد.

نباید فراموش کنیم که طی قسمت مهمی از دوره موردبررسی، اتحاد جماهیر شوروی گرفتار جنگ شدید دوم و سپس سرگرم‌القیام بخشیدن بجراحات خود بوده است. فراموش نکنیم که بسیاری از معضلاتیکه در سر راه پیشرفت ما قرار گرفته بود، ناشی از ماهیت سوسیالیسم نبوده، بلکه معلول تصادف اسفانگیز و یک بیماری وخیم ولی قابل اجتناب بوده است.

از طرف دیگر اگر جریان را با دید وسیع‌تری بنگریم، باید اذعان کنیم که ما هنوز به پایه ایالات متحده آمریکا نرسیده‌ایم مگر در بعضی از رشته‌های باصطلاح قدیمی که از لحاظ آمریکائیان تا حدودی اهمیت اولیه خود را از دست داده‌اند (مثل فولادسازی). در سایر رشته‌ها (مثل اوتوماسیون، پتروشیمی و بخصوص تحقیقات فنی و علمی) ما هنوز از آمریکائیان عقب‌تر هستیم و با گام‌کنندتری از آنها پیش می‌رویم.

این امر امکان موفقیت کامل اقتصادی ما را در دهسال آینده، علیرغم آنکه کشور ما از ثروت‌های طبیعی سرشاری (از قبیل اراضی وسیع که دارای معادن ذغال سنگ، جنگل نفت، مانگنز و الماس می‌باشند) برخوردار است، از بین می‌برد.

ضمناً باید در نظر گرفت که در دوره «قابل مقایسه»، مردم کشور ما با فعالیت شدیدی کار کردند و همین امر تا حدودی

موجب کاهش منابع گردید.

همچنین باید نتایج حاصله از هموار شدن راه را در نظر بگیریم بدین معنی که شوروی بسیاری از آزمایش‌ها را که در آمریکا بعمل آمده، مورد استفاده قرار داده است که آزمایش‌های انجام شده در مورد آنتی‌بیوتیک‌ها، نیروی هسته‌ای-ماشینی کردن کامل کشاورزی استفاده کامل از لوکوموتیوهای دیزل، نمونه‌هایی از آن بشمار می‌روند.

از آنچه گفته شد غیر از یک نتیجه گرفته نمی‌شود که آن را میتوان با رعایت احتیاط بشرح زیر بیان کرد:

— قابلیت بقای رژیم سوسیالیست به ثبوت رسیده است.
این رژیم مردم را از پیشرفت عظیمی برخوردار ساخته است.
— دلیلی مبنی بر اینکه روش تولید در رژیم سرمایه‌داری، اقتصاد را دچار بن‌بست می‌سازد و یا اینکه این روش از لحاظ بازده تولید حتماً بدتر از روش تولید در رژیم سوسیالیست است، وجود ندارد.

ادعای اینکه سیستم سرمایه‌داری همواره طبقه کارگر را بطور غیرقابل جبران بفقیر میکشاند، نیز صحیح نیست.

مبانی علمی همزیستی مسالمت‌آمیز

اینکه در یک رژیم سرمایه‌داری، اقتصاد توانسته است بتوسعه خود ادامه دهد، برای یک مارکسیست غیرمتعصب از لحاظ علمی دارای اهمیت فراوانی است و همین قضیه مبنای علمی همزیستی مسالمت‌آمیز بشمار میرود و به رژیم سرمایه‌داری امکان میدهد که در صورت بروز یک بحران اقتصادی، از کشیده شدن به جنگ اجتناب ورزد.

رژیم‌های سرمایه‌داری و سوسیالیست میتوانند با استفاده متقابل از مزایاییکه در هر یک از این دو سیستم وجود دارد و با تردید

شدن بیکدیگر تا حدود برقراری روابط متعارف، به پیشرفتهای عظیمی نائل گردند.

هم‌اکنون که این مطالب را ابراز میدارم، میتوانم از همین‌جا فریادهای اعتراض‌آمیز و شعارهایی از قبیل «تجدید نظر طلبی- ساده‌لوحی- عدم رشد سیاسی...» و امثال آن را بشنوم.

ولی واقعیات نشان میدهد که در آمریکا و سایر کشورهای سرمایه‌دار، يك توسعه اقتصادی حقیقی- يك نوع اجرای واقعی اصول اجتماعی و سوسیالیستی و توجه به بهبود شرایط زندگی کارگران وجود دارد.

ولی ضمناً حقایق نشان میدهد که انتخاب‌راهی غیر از همزیستی- همکاری نزدیک بین دو سیستم- تخفیف تضادهای موجود بین آنها- کمک‌های متقابل، بشریت را بنابودی سوق خواهد داد. ما راه حل دیگری در اختیار نداریم.

۲- اینک توزیع درآمد فردی و مصرف گروههای مختلف مردم در جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکا را با یکدیگر مقایسه مینمائیم.

معمولاً دستگاههای تبلیغاتی کشورها ادعا میکنند که در ایالات متحده آمریکا يك عدم مساوات فاحش حکم‌فرمائی میکند و بعکس در کشورها عدالت کامل و توجه بمنافع کارگران وجود دارد. این دو ادعا متکی بحقایق ناقص و تا حدودی مبتنی بر سفسطه میباشد.

من قصد ندارم فقر، محرومیت از حقوق مدنی و تحقیر تأثرانگیز ۲۲ میلیون نفر سیاه پوست آمریکا را کم اهمیت جلوه دهم. ولی باید توجه داشت که این موضوع مربوط باختلاف طبقاتی نیست بلکه با مسئله نژادپرستی و خودخواهی کارگران سفیدپوست ارتباط دارد و منافع زمامداران آمریکا ایجاب میکند که این مشکل را حل کنند (گو اینکه تاکنون زمامداران مذکور فعالیت کافی

در این زمینه بخرج نداده‌اند و علت این تسامح آن است که رهبران آمریکا پایتند بسیاری از ملاحظات انتخاباتی میباشند و از برهم زدن تعادل مترزل کشور خود و میدان دادن باحزاب افراطی چپ و بخصوص احزاب افراطی دست راست، بیم دارند.

منافع اردوی سوسیالیست ایجاب میکند که زمامداران آمریکا بتوانند مشکل سیاه پوستان را بدون تشدید وخامت اوضاع داخلی خود، حل کنند).

از طرف دیگر وجود میلیونرها در آمریکابعلت قلت تعدادشان، تحمیل سنگینی بجامعه محسوب نمیشود.

میزان مصرف «ثروتمندان» جمعاً به ۲۰ درصد میزان کل مصرف ایالات متحده نمیرسد یعنی از میزان رشد کل مصرف آن کشور در ظرف پنج سال کمتر است.

بنابراین هر انقلابیکه موجب شود توسعه اقتصادی کشور بیش از مدت پنجسال متوقف گردد از لحاظ اقتصادی به نفع طبقه کارگر نخواهد بود.

من در اینجا از نفوسی که خواهی نخواهی در هر انقلاب قربانی میگردند صحبتی نمیکنم و نیز از شیرین کاریهای تاریخ که در کشور ما پس از انقلاب، رژیم استالینی را به وجود آورد حرفی نمیزنم.

البته در بعضی موارد، بخصوص در مورد جنبش‌های ملی، ممکن است انقلاب آخرین وسیله برای خروج از بن بست باشد. ولی در زمان حاضر در آمریکا و سایر کشورهای مترقی سرمایه‌دار، وضع کاملاً متفاوت است. (این موضوع را میتوان از برنامه‌های احزاب کمونیست این کشورها استنباط نمود).

اما در مورد کشور خودمان، نباید وضع را بسیار عالی تصور کنیم.

اولاً عدم تعادل قابل توجهی بین وضع شهرها و روستاها مشاهده میگردد. در ثانی تفاوت بزرگی بین شهرهاییکه دارای صنایع مولد

کالاها میباشند و شهرهای قدیمی که بحال «احتضار» افتاده‌اند، بچشم میخورند.

بطور کلی ۴۰ درصد از جمعیت کشور ما در وضع اقتصادی کشاوری بسر میبرند.

(در ایالات متحده آمریکا ۲۵ درصد جمعیت در چنین وضعی قرار گرفته‌اند.)

از طرف دیگر در حدود ۵ درصد از مأمورین دولت شوروی از وضع ممتازی که همین نسبت از جمعیت در آمریکا از آن برخوردارند، بهره‌مند میگردند.

پیچیدگی مسائل مدیریت در دو رژیم تابع اصول مشابهی است پیشرفت جامعه در جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکا از لحاظ پیچیدگی ساختمان اجتماعی و مسائل همکاری و مدیریت، تابع قواعد مشابهی میباشد.

این موضوع موجب پیدایش هیأت‌حاکمه همانندی در دو کشور گردیده است.

بنابراین اگر ملاک عمل را توزیع درآمد و مصرف کالاها قرار دهیم، باید تصدیق کنیم که در ساختمان اجتماعی دو کشور از لحاظ کیفیت فرق مهمی وجود ندارد.

متأسفانه نقش هیأت حاکمه در کشور ما (و تا حدود کمتری در آمریکا) فقط در زمینه‌های اقتصادی ظاهر نمیشود.

این نقش شامل وظیفه پنهانی «دفاع از موجودیت خود» نیز میگردد بدین معنی که گروهی که قدرت را در دست دارد، از مزایای اقتصادی محرمانه برخوردار میشود. تعداد قلیلی از افراد، از روشی که در دوره زمامداری استالین در مورد پرداخت حقوقهای محرمانه (زیرمیزی) و توزیع پنهانی کالاهای کمیاب و غیر معمول بود، اطلاع دارند.

من با این اصل سوسیالیستی که بموجب آن حقوق و پاداش باید براساس کمیت و کیفیت کار پرداخت شود، مخالف نیستم.

پرداخت حقوقهای نسبتاً زیاد بشایسته‌ترین مأمورین دولت - بکارگران بسیار ماهر - بکادر آموزشی - به پزشکان - بافرادیکه بکارهای خطرناک اشتغال می‌ورزند، بکسانیکه کارهای علمی و فرهنگی انجام می‌دهند، یزبان جامعه نیست بخصوص که این حقوقها سهم کوچکی از مجموع حقوقهای پرداختی را تشکیل می‌دهند. بعکس این مزایا چنانچه براساس شایستگی پرداخت شود، به حال جامعه مفید خواهد بود.

اتلاف يك دقیقه وقت يك مدير برجسته ممکن است موجب زیانهای مادی و معنوی سنگینی گردد.

ولی پرداخت مزایای محرمانه موجب ایجاد سوءظن می‌گردد و بمنزله دادن رشوه از طرف دولت بخدمت‌گزاران وفادار برژیم تلقی میشود.

رامحل معقول این مشکل حذف کلیه مزایای محرمانه میباشد. من اطمینان دارم که کلیه بیعدالتی‌های مربوط بتوزیع درآمد، از طریق يك اقدام اصلاحی اقتصادی که مبتنی بر مقتضیات بازار و توأم با نظارت شدید مردم بر اعمال طبقه حاکمه باشد، مرتفع خواهد گردید.

(این موضوع در کشورهای سرمایه‌داری نیز از مسائل اساسی بشمار می‌رود). نقش يك چنین اصلاح اقتصادی علاوه بر تعقیب هدف فوق و مهمتر از آن، تشویق و تحت نظم درآوردن تولیدمندی از طریق اتخاذسیاست صحیحی در مورد قیمتها (براساس بازار) - سرمایه‌گذارهای سریع، معقول و مؤثر و استفاده صحیح از منابع طبیعی و انسانی، بمنظور تأمین منافع اجتماع میباشد.

مالکیت خصوصی موجب پیدایش افراد محروم میگردد
 امروز در تعدادی از کشورهای سوسیالیست منجمله اتحاد
 جماهیر شوروی-یوگسلاوی و چکسلواکی، آزمایشهای دامنهداری
 در مسائل اقتصادی ناشیه از برخورد نقش برنامه‌های عمرانی با
 نقش بازار آزاد و برخورد مالکیت تعاونی و امثال آن بعمل می‌آید.
 این آزمایشها حائز اهمیت فراوانی است.
 چنانچه مطالبی که در قسمتهای ۱ و ۲ این گزارش بیان شد
 خلاصه شود، این نتیجه کلی گرفته میشود:
 انتخاب راه سوسیالیستی برای پیشرفت جامعه بشری دارای
 يك مزیت معنوی مسلمی است.
 بدون سیستم سوسیالیسم، روحیه سیاسی بورژوازی و اصل
 خودخواهانه مالکیت خصوصی به پیدایش افراد «محروم اجتماع»
 که توسط «ژاک لندن» و قبل از او توسط «انگلز» توصیف شده‌اند،
 منجر میگردد.
 تنها همکاری با سوسیالیسم و فشار طبقه کارگر، پیشرفت‌های
 اجتماعی قرن بیستم و نزدیک‌اجتناب‌ناپذیر بین دو رژیم درآینده
 را، امکان‌پذیر میسازد.
 تنها سوسیالیسم برای کار يك مفهوم اخلاقی و معنوی قائل
 میشود.
 بدون سوسیالیسم، خودخواهیهای ملی، موجب بروز فشارهای
 استعماری- ناسیونالیسم افراطی و نژادپرستی، میگردد.
 ولی از هم‌اکنون میتوان اطمینان داشت که پیروزی نصیب
 يك رژیم بین‌المللی بشردوستانه خواهد گردید.
 رژیم سرمایه‌داری نمیتوانست به پیدایش رژیم سوسیالیست منجر
 نگردد.
 ولی سوسیالیسم نباید با توسل به خشونت مسلحانه زمینی را که
 در آن پرورش یافته نابود سازد.

در حال حاضر دست زدن بچنین عملی بمنزله خودکشی بشریت محسوب خواهد گردید.

سوسیالیسم باید این زمین را با ارائهٔ سرمشق و فشارهای غیر-مستقیم دیگر، ثمربخش سازد و به آن پیوندد.

تزدیکی با جهان سرمایه‌داری نباید بصورت توطئه زمامداران بی بند و بار بر علیه ملت صورت گیرد.

این تزدیکی باید بر اساس اصول سوسیالیستی و دموکراسی جهانی مبتنی باشد و بوسیله کدیه سازمانهای دموکراتیک از قبیل دستگاههای نشر اطلاعات و نظارت بر انتخابات، تحت کنترل افکار عمومی قرار گیرد.

این تزدیکی نه تنها مستلزم دست‌زدن با اصلاحات اجتماعی مهم در کشورهای سرمایه‌داری میباشد، بلکه ایجاب مینماید که تغییرات اساسی در مفهوم مالکیت صورت گیرد و مالکیت دولتی و تعاونی بیش از پیش تقویت شود.

مالکیت وسائل تولید در کشورهای سوسیالیست، باید بصورت-های فعلی خود باقی بماند.

همراهان ما در این طریق نه تنها از طبقه کارگر و روشنفکران مترقی علاقمند به همزیستی مسالمت آمیز- پیشرفت اجتماع- گرایش مسالمت آمیز و دموکراتیک بسوی سوسیالیسم (همانطوریکه در برنامه‌های احزاب کمونیست دول غربی تصریح شده) تشکیل میگردند، بلکه شامل عناصر اصلاح طلب بورژوازی که طرفداریک چنین برنامه «تلاقی» میباشد، نیز میشود.

بدیهی است این اصطلاح اخیر را که از غرب عاریه نموده‌ایم، در اینجا بمفهوم سوسیالیستی و دموکراتیک آن بکار میبریم.

آزادی و امنیت مورد علاقه کلیه افراد بشر است

«برتراند راسل» روزی در یکی از کنگره‌های صلح مسکو مطلبی باین مضمون (که از حافظه نقل میکنم) اظهار داشت:

«جهان از خطر مهلك بمب اتمی نجات خواهد یافت چنانچه رهبران هر يك از دو رژیم (سرمایه‌داری و سوسیالیست) پیروزی طرف دیگر را به بروز جنگ اتمی ترجیح دهند».

این نظریه ممکن است مورد قبول اکثر اهالی کلیه کشورها اعم از ممالک سرمایه‌داری و سوسیالیست قرار گیرد.

رهبران دو رژیم قهراً بتدریج ناچار پذیرفتن عقیده اکثریت خواهند شد.

آزادی عقیده این گرایش بطرف شکستی - انعطاف‌پذیری و مصونیت در مقابل یکدنگی - بیم و ماجراجوئی را تسهیل خواهد کرد.

آزادی و امنیت، مورد علاقه کلیه افراد بشر و منجمله طبقه کارگر و روشنفکران است.

حال که در قسمت اول این مقاله نامساعدترین وضعی که ممکن است در مقابل پیشرفتهای جامعه بشری پدید آید و آن را بنا بر روی سوق دهد، بررسی کردیم، لازم است ولو باختصار پیشنهاداتی برای اصلاح این وضع ارائه دهیم.

(نویسنده این سطور به نارسائی و نواقص پیشنهادات خود اذعان دارد و معتقد است که حصول توفیق در این زمینه مستلزم همکاری کارشناسان متعددی میباشد و لذا نظریات خود را در معرض انتقادهای سازنده قرار مینهد).

مرحله اول

در کشورهای سوسیالیست تشدید مبارزات ایده‌ئولوژیکی بین نیروهای استالینی و «مائوئی» از یکطرف و نیروهای واقع‌بین لنینیست‌های چپ (هم‌چنین افراد دستجات چپ کشورهای غربی) از طرف دیگر، منجر به بروز يك شكاف عمیق ایده‌ئولوژیکی در سطح ملی - بین‌المللی و در داخل حزب خواهد گردید.

این جریان در اتحاد جماهیر شوروی و در سایر کشورهای سوسیالیستی بدواً منجر به پیدایش سیستم چندحزبی خواهد شد و سپس مبارزات و مشاجرات ایده‌ئولوژیکی را تشدید نموده و بدین ترقیب زمینه را برای پیروزی عناصر واقع‌بین، که مدافع هم‌زیستی مسالمت‌آمیز، تقویت دموکراسی و تعمیم اصلاحات اقتصادی هستند، مساعد خواهد ساخت.

این جریان در صورتیکه شرائط کاملاً مساعد باشد، در بین سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰ بوقوع خواهد پیوست.

مرحله دوم

در ایالات متحده آمریکا و سایر کشورهای سرمایه‌داری، مقتضیات پیشرفت اجتماع و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز و فشارهای ناشیه از سرمشق‌های کشورهای سوسیالیست و نیروهای مترقی بین‌المللی (طبقه کارگر و روشن‌فکران) به پیروزی جناح چپ‌اصلاح طلب بورژوازی منجر خواهد شد.

این جناح برنامه‌ای بمقیاس جهانی برای تردیکی با رژیم سوسیالیست و پدیدآوردن تغییراتی در شکل مالکیت تنظیم خواهد نمود.

در این دوره (۱۹۶۲ - ۱۹۸۵) ایفای نقش عمده‌ای برای روشن‌فکران و همچنین غلبه بر نژادپرستی و میلیتاریسم، پیش‌بینی میگردد.

مرحله سوم

جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکا که موجبات جدائی خود را از بین برده‌اند، مشکل قطعی در «جهان سوم» را حل خواهند کرد و اخذ ۲۰ درصد مالیات از درآمد ملی کشورهای توسعه‌یافته بمورد اجرا گذارده خواهد شد.

در کشورهای در حال توسعه کارخانجات عظیم تولید کودهای شیمیائی و همچنین تأسیسات آبیاری که از نیروی اتمی ساخته خواهد شد و منابع دریائی بمقیاس بزرگی مورد استفاده قرار خواهند گرفت. کارخانجات محظمی به تولید «اسید آمینه» - پروتئین - چربی و هیدروکاربورهای صنعتی خواهند پرداخت (۱۹۷۲ تا ۱۹۹۰). در همین موقع خلع سلاح عمومی آغاز خواهد شد.

مرحله چهارم

تلاقی با سوسیالیسم موجب تخفیف اختلافات موجود در نظام‌های اجتماعی - پیدایش آزادی فکر - پیشرفت‌های علمی و اقتصادی گردیده و منجر به برقراری يك حکومت جهانی و رفع مبارزات بین‌المللی خواهد شد. (۱۹۸۰ تا ۲۰۰۰). در این دوره حساس، پیشرفتهای مهمی در علوم مربوط به نیروی هسته‌ای پیش‌بینی می‌گردد. بسیاری از محققان استفاده از انفجارهای هسته‌ای کنترل‌شده زیر زمینی یا در محفظه‌های سر بسته را برای این دوره محتمل میدانند.

اقامت میلیونها نفر انسان در سیارات دیگر

در همین دوره در نتیجه پیشرفت پروازهای کیهانی اقامت میلیونها نفر انسان در سایر سیارات و همچنین در ماه و ماهواره‌ها ضرورت پیدا خواهد کرد.

پیش‌بینی میشود که در این دوره بتوان از ترکیب عناصریکه دارای خاصیت هدایت کننده فوق‌العاده‌ای می‌باشند، تغییرات مهمی در وسائل الکترونیکی ارتباطات و مخابرات بوجود آورد.

در این دوره و دوره‌های بعدی در نتیجه کشفیاتیکه در زیست‌شناسی بعمل خواهد آمد، عمل نشو و نمای سلولها و اثرات عوامل اقلیمی - اجتماعی - روانی و موروثی در توالد و تناسل و کبرسن، تحت کنترل درخواهد آمد.